

مقالہ سیم دوازدہ ویں
۹۵۶

خلاصہ موجود است معجز عالیان و تتمہ روزنامہ حضرت احمد مجتبیٰ مخدوم مصطفیٰ علیہ السلام مصحوب است. حق حضرت
 علیہ السلام از استماع این خبر مستبش شد و حمد و سپاس بر علیہ السلام فرمودند جهان بقدیم رسانید. در غایت تقصیر
 و خیال ملاقات آن بزرگوار در یاقہ شب زیارت موسی مبارکت حضرت. زالت پناہ علیہ السلام والد است از خلیفہ
 یاقہ حسن عقیدت و صفای طوبیت عیسی سیرت یوسف صورت بر خاص و عام خطبہ و باہر کردیدہ چه کہ بعضی
 از سلاطین کہ معاہدہ اتفاقان سکندر رایت بودند بر چند سنی و کوشش نمودند کہ زیارت آن جو کسر لطیف سرافراز کردیدہ
 و از انطرف مصمت نقرہ کرد. انما فطنت مینمودند بسیج و جہ بر نیامد و چون سلاطین فریہ بن شوکت از سر صدق
 و اخلاص سہ قدم ساختہ لوازم استقبال بجای آورد و جہت زیارت در آن بیت الشرف حاضر شد و معتبر بان در کجا
 عود و منبر در مجرہای طلا و نقرہ کردہ بجز نمودند و تہنہ سلام و صلوات ثناء روح پر فوج دو چہ چمن بتوت سرو کشن
 بہ امت ساختند ما بفتح اللہ تعالیٰ رتہ فاما مسکت لہما موپہای شفیع روز جزا از طرف مصمت نقرہ کہ اصرار روز
 داشت بیرون آمدہ مانند نور حکم کشیدند تا انشاہ پیر و شریعت مصطفوی زیارت آنها سر فخر سار و مسائت با وج سلا
 رسانید و بعد از ہزارہ پنج سال از ہجرت خیر البشر ایاب اعجاز حران عرصہ محشر مرقع کردیدہ و میر مستد صالح
 باندام پادشہ فائدہ پادشاہ انعامت عربی حسان ساختہ چون در عشر اول محرم الحرام سال مذکور سلطان بنکیت عقاد
 بر پنج سنوات سابق طوارم لغزیت امام الثقلین اباعبد اللہ الحسین اشتغال نمودہ بمیر محمد صالح پیام داد کہ چون نقرہ
 جد شکر گرفتہ ایم کردار الامارت را بنور حضور موفور اتسور و منور و مزین سازند و چند روزی کہ در این دیار خواہمند بود
 طہیت از انطرف پذیرد کمال تو نقصان و زین طرف شرف روز کار ما باشد و انحضرت
 سیادت محبت بر طبق اذاد میسرہ نستجیبوا اجابت طمس عالم پناہ نمودہ مصحوب موسی عنبر بوی قافہ سالار کارا دان
 و بود قدم در قندارکت بیجا پور نهاد و سلطان ابراہیم پیادہ بسیاری راہ استقبال کردہ بحول این سعادت
 موصول سجدہ شکر الہی بجای آورده و با عیان حضرت دارکان دولت مثال داد کہ علی اللہ وام پیش او بودہ چہ
 شرح ضعیف یافت و همان نوازی باشد با حسن و جہی ترتیب و سامان دہند و بسہرہ ارادہ سنیہ مغزالیہ
 تعلق کبر و در حجاب توقف و تا خیر نیندازند و عالم سپناہ خود نیز گاہ و بیگاہ نزد میر محمد صالح رتہ با عسای نقود و جوا

تاریخ فرشته

۱۱۲۳

محلله سیم روزنامه
۸۵۳

فراوان و باقیاع الطاف و اعطای بیگران مشمول میباشند و چون انگاه پیری شده پهلوان و در خدمت فرموده از کجایم اعلان
 خسروانه مقتضی آن گشت که مجدداً همان عزیزان را از شش فرموده آنچه در مذمت مروت و قوت کجایم بطور رسالت
 این سبب ده دوازده هزاره چون نقد و چندین سینه اقمشه فخره که خامه از شش آن قاصد است بوی از آن
 داشته دستوری داد که آنچه دعا و مقصود است از ایمان نماید تا بحسب آرزو سلوک رود امیر محمد صالح دعا و ثنا بجا آورد
 جواب داد که الحمد لله و المنه که از میانس التفات بجایون اعلیٰ نهال دعا شمر مقصود بارور است و از شرح حساب عیاش
 خدا یگانی کلهای شاخسار چمن خاطر تازه و تراراده که در دل است بجز ظهور رسیده آید و انوار بیت الله المحرام است
 میخواستیم که بتوجه شاه سپهر قدرت قضا مرتبت زیارت خانه خدا در یام درین وقت که از عسر عزیز فریب میزند
 مرطوب طلی شده در امان شریف چون بدین و نجف و کربلا حصای مسافرت انداخته بقیه عسر بدعای دوام عسر و در
 اشتغال نایم عالم پناه چون همیشه همت و الا نمت مصروف ادراک سعادت و این دست هر تین لب مطلب او گشت
 جمال جبار فرستاد که سر انجام و سامان و زود را حله مهیا کرده روانه که مظهر سازند و اختلاصه اولاد مستید المرسلین
 دعا و ثنای شهنشاه جم جاه بجای آورده در حین وداع بطوع و رغبت دو موی جنر بوی حضرت رسالت پناه سلطان
 صوری و حسنوی عنایت فرموده اکنون آن مویس را در حقه طلاکده داشته و سرش قایم و محکم ساخته و شهبای
 جمعه و ایام مستبر که لوازم زیارت بطهور میرساند و از میامن بر کاشش فتوحات غیر محتای شامل روزگار
 پادشاه ذوی الاقدار گشته روز بروز اختر و لوتش در ترقی است

ذکر آمدن سپاه کینه خوا و محصل بولایت نظام مشایخی و مشون کشتن ممالک دکن از فتنه و فساد و نامتین
 بیت عامل این است که کامل عیار عامر این کشتن و ایم بهار بیل رکن کل این بوستان
 ساقی گلگون مل ایندستان پرده از رخسار عریس این اخبار بدست انظار کشاده در نظر مارخان بصارت
 آئین چنین جلوه میدهد که بسبب بعضی از مقدمات که سابقاً ذکر شد چون امرای نظام مشایخی بجز اسم نظام شاه را
 بکشتن داده خود بشتاب بحساب روانه صوب احمد مکر کرد و دیدند بعد از وصول بمقصد از میان ایشان منجوی خان
 یکی دکنی خلد و خسرانه را بتصرف داده و قوتم نویسنده خلی با دیاری از امور سلطنت و خیل ساخته رایت گشت

امیر اسیم عاوش شاه تاش

تعالیم و خدمت
۸۵۳

و حشمت برافروخت و بعد از قیل و قال بسیار بر آن بیخ که در دوستان نظامشابه تخریر خواهد یافت احمد شاه بن شاه طاش
 تا بیخ رود چشبه و بهر ماه ذی الحجه شش و اربع بخت سلطنت احمد مکر متکثر ساخت و بر که ام منصبی و خدمتی سرفراز
 شده میان منجور بنبت سابق با مروکالت و نیابت که در درگاه سلاطین ازان ترسیع تر مرتبه نیست از امثال او
 ممتاز گردید و بعد از ده پانزده روز چون معلوم امرای محبت گردید که احمد شاه از اولاد ملوک نیت و موهبت است
 اجنبی بجای افاق کرده خواسته که او را اینجس طایفه سلطنت مغزول ساخته بهادر شاه ولد امیر اسیم شاه مقتدر
 بر دانه میان منجور قبول آن امر نکرده میان امرای عشق و کنی کار بقتال و جلال انجامید میان منجور مضطرب شده
 کشت و مولدان و جیشیان مجانده پرداخته چون کار بر درونیان تنگ ساخته میان منجور خارج گشته کسان معتد
 نزد سلطان د. ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرستاده استدهی قدم مود شاهزاده بنا بر آنکه از جانب پدر مستغیر
 مامور بود در انتظاف فرست بوده بی توقف لشکر استه با تفاق خانان با مواری سی هزار سوار تمام بر
 از راه سلطان یوروندز با توجه احمد مکر گردید و بی محارص و معاند بجوالی آمد مکر رسیده از میان منجور طالب تسلیم قلع و لای
 شده میان منجور چنانکه در جای خود نوشته شده چون بر امرای مخالف غالب آمد بود از طلب قدم شاهزاده پشتیبان
 در مقام ابا و اتناج گردید و حسب الامکان قلعه احمد مکر را ببله و آذوقه و خیل و حشم مشغول ساخته و آنرا با بضار خان و کنی که از جمله
 الضارتن بود سپرده خود بقصد فراسم آوردن سپاه و استمداد از خلیفه ت عدالت و نگاه در ملازمت احمد شاه
 با مواری بهشت هزار سوار که با هم موافق و مرافقت اخبار نموده بودند بجانب ولایت بیرودان گشته و چون آنجا
 که سپاه مغل قلعه احمد مکر را محاصره کرده چاندنی بی سلطان در مقام مداخله و محارصه در آمده در صدد فراسم آوردن لشکر
 احمد مکر چنانچه تا چون کار ضایع شده بود و یکس در فرمان کسی نبود انری بر کوشش میان منجور متبند شد چه که مردم
 نظامشابهی سه فرقه شدند آنکست خان جشی شاه علی بن برغان شاه بن احمد نظامشاه سهری اختر بر سرافراشته او
 پادشاهی برداشت و اخلاصخان جشی موتی نام شخصی مجهول النسب را منسوب به خاندان نظامشابه ساخته چتر بر سر او
 مرتفع گردانید و میان منجور احمد شاه را دست افراز حکومت خود ساخته خطبه بنام وی میخواند و بهر سه فرقه از احمد مکر
 که در محاصره سپاه مغل بود خاموش شده در آن اندیشه شدند که بر یکدیگر تاخته و عهد بیکر گشته نام پادشاهی بر کنی

تاریخ فرشته

مقاله سوم ۱۰ روزه دوم
۸۵۳

اطلاق نمایند و کثرت را بوحدهت منحصر ساخته انگاه برافه شکر مغل قیام نمایند و چون این معنی بدون طول میسر نشد و دفعه
آن بود که میر که زبون کرد و محل بیوسته زودتر مملکت احمد نگر بخرفت ایشان در آید شهنشاه عدالت پناه بمقتضای کارین
بهر نه صاحب پتر پیغام نمود که درین وقت همه کیز ناقصه کردن و شمشیر در میان هم نهادن مناسب نیست باید
با اتفاق یکدیگر احمد کمر از ضیق محاصره خلاص کنید بعد از آن هر شایسته حکومت و سلطنت باشد پادشاهی با دستم خواهد شد
سلاطین مثل چون از فرمود حضرت تجاوزت توانستند نمود بکلی سر بر خط فرمان نهداده بساط منار غمت را بر چیدند و با اتفاق
کسان متمدن بدگاه عالم پناه فرستاده طالب کوکت گردیدند از انجور میان منجمو سپر خود میان حسن و شاه محمود در
خان انجور را مصحوب عرایض روانه میجا پور ساختند و ایشان چون بمقصد رسیدند و تقبیل حاشی بساط مشرف گشتند و
پیغام گذر رسیدند بر آنکه شمشیر بر جاده و جلال و فرزنده فسرده وقت و اقبال مسمد قواعد فرزه نروایی مشبه سعادت کثرت
کتابی مرکز و ایرجه سانبانی مدار نقطه صاحب قرانی شوش اسر جهانبالی ثموده تانید استانی بیت
سر سرد فرزان پنج عمان به دوران عدس نماز ای جهان جوان و جوان بخت و روشن ضمیر بدولت جوان و تبدییر
بکلی همت و الا همت بر اعانت داد و اوظا متناهی به معروف فرموده فرهن و حسب الاذعان با حضار سپاه بخاژ پوشت و در
انگت زمانی امراد سنان سپاه از اطراف و اکاف ممالک محروسه با شران پیشه پیکار و هزیران میدان کارزار متوجه سپاه
خلافت مبعبر گردید و تقبیل قوایم سلطنت بر فرار گشتند و حوالی دار الخلافه را بنجیر و سرکاه و سایبان و کندلان رنگت
بهر زنگار ساخته رایا با اخلاص افرختند طیت سپاهی چو در یای جوشان بچکنک هر تیز که
بپیکار تنگت بهر تنگت رانگت بنه میان بگردن بر آورده کوزگران بخون آب داده جمده تیج را سلا
جربگر دوخته تیج را زده بر طرف خمیده و سایبان نه فرسنگت راه از کران تا کران کران تا کران زیر چسب زنگر
سرا برده و خش که و نیمه بود و در آن اثنا مکاتیب همه علیا چاندلی بی سلطان نیز مثل بر عجز و استخاشه در باب
استغانت داد و متوالی و متواتر پلده فاحشره میجا پور رسید و امیر کبیر صایب تبریر طیت
جانی که یافت جسم معانی از در روان بگری که یافت چشم معانی از در بصیر خان انجورین فی الزمان سینه
شاهنواز خان آن نوشتها را بنگر سلطان جم قدر آورده و چون مضمون آن نزد ضمیر نور پور و ضوح پوست شهنشاه

تاریخ فرشته

۱۶۸

لشکر شاه سزاده می بود از راه شغفت مسربانی در شب تاریک خود را بجهاد رسانید و اقلی اجمار از موضع نقب خیزد و سخته
مقاله سیم روجه دوم
۲۵۳
رین منت کرد و نیده از صغار و کبار حسب حکم چاندپی بی سلطان در شب بکندن مشغول گشته محاذات مواضعی که مکان نقب است
بشکافتند و تا ظهر روز جمعه دو نقب را یافته با روت را بر کرده و پس از کرون نقبهای دیگر بودند شاه زاده سلطان
مراد و صادق محمد خان و جمیع امرای بدون شورت خاگان مستح و مکمل گردید و مقابل صغار و جها آریسته بایستادند که چون
نقبها را آتش زدند و دیوار و برج افتاده رخنه در آن حصار پدید آید لشکر جلوریز بقبله آمده رایات نصرت آیات برافرازد و فتح
آن تمام شمشیر کرده و نیده خاگان را در آن مدخل نباشد اتفاقا چون آتش در نقبها زدند سه نقب آتش گرفته موازی پنجاه
گرد و یواری افتاد شاه سزاده و صادق محمد خان بنا بر آنکه از خالی کردن نقبهای دیگر خبر نداشتند انتظار آتش گرفتن آنها برده
امرا و سپاه را بتاختن و در آمدن بجهاد مامور می نمودند ابل قلعه را فرست شده چنانکه از کلام آینه و مفضلا معلوم خواهد شد
توب و ضربین در قهقهه نصب کردند و اعلام مدافعه و محاربه افراشتند تا وقت شب گذشتند که احدی از سپاه مغول بر این
قلعه گرد و چون در شب صغیر و کبیر مردم قلعه حتی نوان سجد و سجده تمام در آن رخنه دیوار کشید و قریب سه کز بلند گرفتند
شاه سزاده و صادق محمد خان از فتح آن در اثر دوی نایوس گردیدند و بعد از آنکه سپهسالار بالگردن متوجه خنجر
کشت و قحطی نیز در دوی ایشان از حد و اندازه که کشت سلطان مراد و صادق محمد خان تیزه بر یک کنار گذاشته بی علاج اند
خاگان در آن امر ککاش نهند خاگان بواسطه ناسازی صادق خان سخت خود را دور گرفته گفت هر چه بجا هر عیان در که رس
عین صلاح و فلاح خواهد بود گنیت در آخر مهالغه از حد گذشت یکی متعذر گردید از مکار بر خود اظهار غناست نمودند خاگان تا
دولتخواهی اکبر بادشاه منظور داشته گفت چون لشکر سلاطین دکن بقصد کومک مردم قلعه کوچ بر کوچ می آیند خود روغن
و جمیع ما بحتاج در اردو مفقود گشته است و آدم بی طاقت شده اند در نیوقت مرتب جنگ شدن خالی از دشواری
نیست ستر بستند که از اینجا کوچ کرده بجانب مملکت برابر رفته آنقدر دور است که سازیم و بعد از آنکه اولاست چنانکه باید و نشاید
بصرف ما در آید و رعیت سکه دل بر حکومت مانند با نایظرف شاقه قلعه احمد مکر مفتوح کرد اینم شاه سزاده و جمیع
مردم که از خندان ضروریات معاش طول و پریشان خاطر بودند در این امر با خان خانان جداستان شده زمام خیمه
بقیظن اقتدار او نهادند خاگان دستید مرتضی خان سزوار می که پیش ازین حرد مرتضی نظامشاه سر لشکر برابر بود در وقت

ابراہیم عادل شانی

۱۷۹

مقالہ سوم روزہ دوم
۱۷۲

در سلطنت امرای اکبر بنی قتلک سام داشت او را در مملکت کوشن تدبیر نوعی نمود که چاند پی پی پهلوی حکام دکن بجا پنهانی امرای دولت
خود بصلی راضی شده پس زجا بنین جہا متی در میان آمد و چنین عمد و بیخاف در میان آوردند کہ ولایت برادر آنها قرار کہ در قشت
تغای خان بود مغتق سبب نژاد مراد داشته باشد و باقی ممالک از قلعہ صورت تا بندہ چول و از پرنہ و تا دولت آباد و سرحد
کجرات از ان حاکم احمد نکر پاشہ و بر نیو تہب بلوچین قسم غلط و شد او یاد کردہ سیدہ ناہا نو شتند و سیدہ اگا
وقت رسا سیدہ و سبہ از گندہ سبیل خان بالسر و کن شش کرویی احمد نکر سیدہ ممالکان کوچ کرده سیراد شہزادہ از دوا گانی
قصہ چتو رجب ظاہر منوجہ دہ لبا و شد چون این خبر بہ سلطان رسید امرای و کنی و حبشی نظام شاہی ترکش رفاقت امیر شاہ
و میان منجو کردہ با احمد نکر قند و بہ و رشا و را کہ مخلصتہ جہا سالہ بود حسب الکرم چندی پی سلطان از جو نہ طلبیدہ و با و شاہی برداشتنہ

د سبیلین در ہا شہد روزہ بہ اتفاق میان منجو امیر شاہ

روانہ حیب پور کہ دید

نظام المملکت بحری

۱۸۰

روضہ سیمہ در بیان سلاطین شجر احمد مکر کہ مشہور و معروف اند بنظام شامیہ

مقالہ سیمہ روضہ سیمہ
شجر احمد

بر آئینہ کان چمن جنبہ و سرانیدگان بجز اسرار پوشیدہ نماند کہ احمد شاہ بحری ملکہ نایب نظام الملک بحری است و ملکہ نایب از اولاد برہمنان جیا مکر است نام اصلی او چہامت و نام پدر او ہبہ بود و در سمرقند احمد شاہ ہمینی در ولایت جیا مکر ایسہ سلیمان کرد و وہ موسم کاشت تن کشند در سرکاف غارن در سایہ نظام او نظام یافت سلطان احمد شاہ چون او را در کرب و تقابل و صاحب خط و سواد ہندی دیدہ بود کہ کچھو محمد شاہ و بچیدہ سہراوی بکتاب فرستادہ خط و سواد فارسی نیز در اندک مدت بہر سائیدہ مشہور بکانت حسن بہر لو کہ دیدہ لیکت سلطان محمد شاہ در او ان طفلی چون لفظ بہر دورا تعریف کردہ ملکہ حسن بحری میگفت ہر آئینہ بین انخاص و العام بحری ملکہ کشت و محمد شاہ در ایام پادشاهی خود او را ترمیت نمودہ از مستعد و محمد مان کردانیدہ و بحسری خاصہ خود را کہ تعلق بسیار بوی داشت و منصب ہزاری و تقارہ و ماہی برابہ دودہ ریاست حبس جافوران شکاری کہ باصطلاح منقول شہ بیکی گویند با و تفویض فرمودہ بود بواسطہ مناسبت لفظی حالہ ملکہ حسن بحری نمود و باین اقرب عزت و شوکت او بچہ اعلیٰ رسیدہ آیتہ است بخطاب و القاب مشرف بہا چون نظام الملک بحری ہند خاص یافت و بجن التفات خواہ جان کاوان طسرفدار مملکت ٹمکٹ کردیدہ و در آہندری و کسب میل مع منافا فاقطاع یا قہ نام حس و عقو قبض و بسط آتشد و بقبضہ اقدار و اختیار او در آمد و بعد از کشتہ شدن خواجہ تہان کاوان قائم مقام او شد خطاب ملکہ نایب و منصب سرشکر نیز یافت و بعد از فوت سلطان محمد شاہ حسب الوتیت و کیا الساطنہ پسر

تاریخ مرسته

مقاله سیم در معجزه
۱۵۳

سلطان محمود نیز شده اقطاع یہ و دیگر برکات که تحت دولت با بود تحت جبر ساخته و برکات اضافی با قطع
 اول خود ملک احمد دوده چنانکه مذکور شد با اتفاق خواجہ جهان و کنی بجانب جبر مرسته و او در سنه ۱۰۰۰ که حاکم نشین
 شد بود در حال اقامت انداخته بلوازم ضبط و نسق مشغول گشت و بی بنده ملک نایب نظام الملک بجزئی فرامین عمل
 کرد و میفرستاد که قلعہ سیر و جند و دیگر قلاع بجز ملک احمد با نکران از جوغلی از اینها که خواجہ جهان کاوان است
 بر ایشان کرده و آن قلاع را با ایشان سپرد و اینها را بنام نایب نظام الملک میفکرند که صاحب صاحب سلطان محمود
 بهمنی بن شد و تیز رسد و صاحب اختیار ملک و مال کرد و اطاعت کرده قلاع را با خود سپرد و آن ملک
 احمد که صاحب اعیان بود بهشت پرست خیران قلاع کجاست تخت فلان عزمیت بتیغ قلعہ سیر معلوف ساخته و جند
 نمود و آن قلعہ است واقع بر قلعه کوچی که از غایت ارتفاع با هم ایوانش لکنت کیوان رسیده و عقاب بلند پرواز
 از رسیدن بفرزان طبع بریده و بهیت کسی دیده و فرار نشن مگر بچشم صمد کسی برفه نشین مگر بهای مکان
 ملک را از رسیدن بان گشته امید عقاب که در عویش کلند و بال توان امانی مزار چون کار بر خود تنگ بیند
 و بچشم بر دایمان بر سیده و بعد از شاد تیغ و کفن و گردن انداخته با کلیه بلاست وی شاقند و سپاهیان
 احمد نجوم است بر انحصار بر آید چون معلوم کردند که بعد از شاد است خواجہ جهان پنج ساله محمول مریمت و لوگوین در آن قلعہ
 است همه را جمع آورده بنظر ملک احمد رسانیدند و از آن زبکند روح و رونق در معانت ملک احمد پدید آمد و خواجہ
 امیران و سپاهیان با بیدل نقد و شاد ختم ساخت و در همان زودی قلعہ جند و لهما کرد و تکی و ترونی و کس و پورند
 و لورپ و جیون و کله در کن و مرنج و مابولی و پالی را جزا و قهر استخر ساخته کو بکن را بالتمام قابض شده و در سنه
 قلعہ دندارج پوری بود که حسب قتل بر خود ملک نایب شنید و جمله جبر معا و دست فرمود و خطاب پروردگار خود اطلاق
 کرده موسوم و مشهور با حمد نظام الملک بجزی گردید و بر چند بجانب لفظ شاه بر خود اطلاق کرده اما چون شجرت او
 در دکن با حمد نظام شاه است بر آید غیر غیر محتمل فرشته اورا با حمد نظام شاد بجزی یاد کرده مرقوم غایب تحقیق
 میگرداند که بعد از رسیدن جمله جبر تعزیت پر بزرگوار داشته بر تو القات بر احوال سپاه و رعیت انداخت
 و باید گفت زمان تا حوالی ۱۰۰۰ حوالی قلعہ سیر و سیر کا نو پان و غیره چنان ضبط نمود که

تغلیق

نظام الملکات بحری

۱۸۳
 مقتضای در ملکات او اینست قرض جذب آیین برخواست و گاه ربا دست تصرف از دامن گاه بازداشت و از سبب که
 در عفو آن شباب در کندیل و راجه ندی با او پانام راجه و دیگر گفتار آن خود و جنگهای عظیم کرده شجاعت و مردانگی
 او مانگیر شده بود بر چند سلطان محمود سیران و منصبه اران و سیداران را بدفع تسلط و استبدادی او نامزد میفرمود
 اصلاحی منسک کردند بعضی از عدم فوت و توان و بعضی از عاقبت اندیشی و دور بینی چنانکه سلطان محمود
 بحرین قاسم برید چند مرتبه فرمان بنام مجلس وسیع و یوسف عادلخان صادر فرمود که با اتفاق مخدوم خواجہ جهان
 دکنی و زین الدین علی طالش حاکم جاکنه بطرف جنیر رفته فتاح احمد لطف مشاه را فرو نماند انجناب عذر خواسته
 از قبول آن ابا نمود بگیا حاجب که عبارت از اطمینان باشد بیمانه تعزیت پرسی نزد ملکات احمد فرستاده پیغام داد
 که در ضبط و حفظ احمد و تقصیر نکنند و لشکر خود را از قلعه انداپور که بدو زین الدین علی طالش فرستاده بود باز
 کرده آسیده و انحصار را نیز با احمد لطف مشاه باز گذاشت و در اظهار محادقت و دوستی و جفا فرمودند است
 ملکات هم مستظهر گردید احمد نظام شاه ظریف الملک افتخار امیران را کرد و انیده نصیر الملکات کوراتی را امیر بحرین
 و زین الدین علی طالش کس فرستاده پیغام کرد که چون حق بهمانکی منظور نظر ماطفت و رافت است و آن به
 کواری بصفت و شجاعت و مردانگی میثناسیم مناسب چنان میناید که رقم بیکانگی را از صوفی نشد محو ساخته و از گذشته
 حقیقیا دنیا ورده خود را امین دولت شریک غالب سازند زین الدین علی قبول انقدم نموده اظهار اطاعت و انقیاد نمود
 لیکن چون شیخ مودی عرب که بهادر الزمان مخاطب بود و بر او یکی و فیروز جنگی از سایر امرای استیاز داشت مستعدا
 احمد لطف مشاه شده با دوازده سوار متوجه جنیر شد و پهای قلعه پهنه رسید و تغییر ای داد و اراده نمود که با
 خود با و پیوند احمد لطف مشاه از قرب وصول شیخ مودی آگاه شد ابل و عیال خود را قلعه سبر فرستاده بقصد
 ترکناز حبرید قدم در میدان نهاد چون بجوالی اردوی شیخ مودی رسید بواسطه قلت سپاه خود و کثرت
 لشکر خصم از صف جنگ محترز و جنب کشت و در چهار فرسخی او فرود آمده در لوازم شیاره باقی الغایت کشید
 و چون از او ضاع و اطوار زین الدین علی یقین حاصل شد که در کمین فرصت است و میزاید فرزند دید و شیخ مودی
 حق شود سر آمد لشکر را حواله نصیر الملکات و زین الملکات کرده خود با جمعی از سیداران خاصه و برخی از منصبداران

مقتضای روزیم
 ۱۸۳

که این امر اندک و نتواند حواله دار میگردد چنانکه نیکار از اردو بیرهن رفت و بر قصبه جا که مقام زمین الدین علی بود
ایضا برده وقت سب که میگذشت محاطت مشغول نبود با سایر سید و زمینداری چون که برای همین کار مستعد ساخته
بمراه دانست بر دیوارهای قلعه نصب کرده پتیر از بجهت کس با پهنه و سیاهی بقلعه آمده محاذی آن از چهار جانب
لشکر بان نیز سوار گشته قلعه شده و در آنجا چون غیب پدید آمد و مستحضران غافل و خواب آلوده
زمین الدین علی و مردمش را فریب بخشیدند و در آنجا بقتل آمدند قلعه جا که مستحق گردید و چون این جنس را
یا صاحب ملکات را مخاطب بود که در آنجا مستعد نمودن احمد نظام شاه من نیزه سب بر روی بر شیخ مودی نوید داشت
تا یان بجای آورد پس جمعی قلیا که عدد آن بتنه نیزه سوار میرسد متوجه اردوی شیخ مودی شد و چون بکشت گردید
رسید شیخ مودی و اهل کشته جمعی را باقی بماند و در آنجا او فرستاد و بعد از بکشت صاحب مردم شیخ مودی
شکسته شده منتهی گشته و در همان روز چون نوبت دو تیم نیزه سوزنی که شیخ مودی فرستاده اند تمام یافت
شیخ مودی ناچار خود سوار گردید و نصیر الملک جوان از آن دو شیخ عزور تمام بهر سینه بود با شکر خسته و مجروح متقاضی
او نیزه سوار فرمود و کیت شکست فاش یافته بحال خراب نزد طرف الملکات رفت و احمد نظام شاه از جا که
در محک برده در آن برین شیخ دیدار مکارم اصناف منال نصیر الملک رفت و بمقدمات التفات مرسم غناست
بر بهر احتیاجی او نهاد و از آن کلفت و نسبی بر آورد و بعد از چند روز خیمه و سرگاه بجای خود گشته تا
مستعد گانیدار نیزه سوزنی سب نمودند و در ده ششون زد و سلسله جمعیت ایشان از کسم با شید
شیخ مودی عرب با جمعی کثیر از عرب و کنی و حشبی مقبول گردید خیمه و سرگاه و بنه و ائصال ایشان موجب فریب
اسباب گشت نظام شاه کشت احمد نظام شاه مقضی الترام و در شکام بجزیر معاودت فرمود و لحظه از سپاه
و رعیت غافل نگشت و سلطان محمود از آن سبب بر آنکه عظمه الملکات و بیره را با بجهت و فقر زامرای نامدار
و لشکر حبتار معرکه گذار نامزد چیز گردانید احمد نظام شاه با سپاه خویش از جنیر بر آمده در کوهستان قائم
آباد فرود آمد و وقتی که لشکر سلطان در تکهات میری رسید احمد نظام شاه سه هزار کس از مردم خود گزین نمود
ز قادر آباد بجانب احمد آباد و بیدار ایضا نمود و میخبر وقت شب بان لواحق رسید و چون با یکی از دروازه بانان

احمد نظام الملکات

۱۸۳

مقاله سیم روضه سیم
ص ۵۵ و ۵۶

شهر ساخته بود در انشب پی مضایقه و توقف دروازه کشوده و برادرش در آورده احمد نظام شاه منزل نایب که موکل بود شتافته اهل و عیال و جمیع متعلقان پدر را در پاکلیها نشاند با جمعی از مردم معتمد بر روانه خیر ساخت و خود انشب در تمامی شمس کردید زن و فرزند امرای نامزد را که بود با که بود به دست آورده قریب صبح بیرون آمد و از راه قصبه میر متوجه قلعه پرنده شد و در حفظ ناموس زن و فرزند امرای با قصی الغایت کوشید و امرای نامزد که بکینت نداشت میری خبر توجه لطف شاه بجانب پرنده شنیده بدنبال او شتافته بودند در حالی قصبه میر با نزدیکت شده پیغام دادند که ازین که تو در حفظ ناموس ما کوشیده و سپهر فرزند خود نگاه داشته ممنون و حلقه پوش تویم اما شرط مردی مقتضی آن نیست که بطریق مذکور او با شان از مقابل ما که ریخته متعرض احوال عورات کردی و امری که در پیش گیر و درنگ در ست نیست مرتب آن شوی احمد نظام شاه را این سخن دشوار آمده در ساعت اهل و عیال ایشان از تعلیم و تکریم تمام نزد ایشان دستاد و خود کوچ کرده بجانب قلعه پرنده رفت در این اثنا فرزند سلطان محمد بنش سرزنش و تعرض بسیار بنام امرای مذکور رسید مضمون آنکه ملک احمد و له نظام الملکات بگری بسیار پروازهای دراز بنماید و شمار از نسیب او در ایشان خیمه و خمر کا که ریخته مرغ جانرا از نسیب چنگال او حراست بنمایند اگر تلافی و تدارک نموده آن یا غی با غی را گرفته بدرگاه آورده فبها و الا نقین و اسید که غضب و قهر پادشاه گرفتار آمده آبروی چند ساله آبا و اجداد خود بیا و خواهمید داد ایشان بر مضمون فرمان اطلاع یافت در ظاهر در مقام نمودند و در جواب نوشتند که ما مردم سپاهی ستم و کار ما شمشیر زدن و دشمن را منکوب و متناصل ساختن است اگر در لوازم شیاره از احوال دشمن غفلتی واقع شده از عظمت الملکات و بیهوشت بجای او اگر دیگری غضب شود میان اقبال پادشاهان دفع دشمن با حسن وجهی بطور خواهد رسید سلطان محمد و عظمت الملکات را بدرگاه طلبیده و بنام ما از قطع تلکات با ستم سوار سوار از کولاس طلبیده بجلعت سرشکری مشرف گردانید و بجای عظمت الملکات روانه بیر ساخت جهاگیر خان که از شاهپیر امرای درگاه بود و از وی کارهای خوب سرزده در شجاعت حسن تدبیر و جید و فرید دکن بود یکی از استظرف شده کوچ بر کوچ متوجه پرنده شدند و محمد دوم خواجه جهان قلعه پرنده آمد و برادر خنجر خان را احمد نظام شاه کرد و وی صلاح در حرب ندیده بجانب پرنه رفت و نزد فرستاده عماد الملکات

مقاله سیم روضه سیم
ششم

کسان در بنام صورت واقعه باز نمود و چون از روی توجیه نیافت و جاگیر خان بجمالی پسر رسیده همه نظامشاه
از آنجا کوچ کرده روی توجیه بجانب خیر آورده بعد از آنکه از کلمات جیور بلا شده میان کوهستان آن قصبه در آمد
چنانچه در نصیر الملک کجراتی با لشکری که در قافله آباد دهنده بود چنانچه در غلوه و آوده و کسند و لیاری بوی طریقه شد
سرکهای جیور رسیده ساخته در آن کوهستان مقام فرمود جاگیر خان چون شنید که کلماتی جیور در دست نظامشاه
از کلمات تیکان و قصبه نیکا پور رسیده بر سر راه احمد نظامشاه فرود آمد و میان هر دو لشکرش فرسنگ فاصله
بود و در مقابل یکدیگر نشستند و چون ایام برشکال بود نهایت زبونی با احمد نظامشاه پی برده بودند بعضی
و عشرت مسؤل شده بنا تا غفلت گسترده و جمع افواج فی روح پرورد استماع لغات و کلهش پر و خنده شنیدیم
اصلا وجود ندارد طبیعت و شده دید و بخت انعم ناز بوس بود و کردند سپه دار تار کلیم سیه
بهر خود با قنده ریخ از دانش و حزم بر ما قند و چون جنبه خبری های آن گروه با احمد نظامشاه رسید شب سیم
ماه رجب سنه شمس و ثعین و ثانیه سبزه راه اعظم خان وقت سحر از کوهستان قصبه جیور سوار شده چنانچه
رازد که نزدیک وقت صبح بجمالی نیکا پور رسیده و یکبار مانند حادثه روز کار برایشان تاخته بسپه یکم از اول
یکبار و قتال نداده بعضی در خواب مستی راه آخرت چسب گرفته و برخی چون چشم کشوند اجل را معاینه دیده راه عدم
آبادی سپه بر ما قند جاگیر خان و سیه اسمعیل دستیه لطف الله و نظام خان و فتح الله خان که از امر او
گفته شدند و باقی و رای ایشان دستگیر شدند و احمد نظامشاه آنها را برابر کاوشها سوار کرده و جا جمالی ایشان را
تا زانو پاره کرده در روی خود بگردانید و بجان امان داده بجانب دار الملک روان ساخت و از وقت
شاه جمال الدین حسین ایگو که شمه از احوال خیر مال او در وقایع مرتضی نظامشاه رفته و کلمات میان خواهد کرد شنیدیم
که آن حکمت بخت باغ اشتباه وارد چه که نزدیک قصبه نیکا پور در جایی که صورت فتح روی نموده بود احمد
نظامشاه باغی طرح کرده آنرا موسوم باغ نظام کرده و دو تا از چار دیواری بزرگ کشید و عمارتی در وسط
ساخته در اندک فرصتی رشک ارم ذات القاد کرد و بر آن نظامشاه و بیع اولاد او آنرا بر خود مبارک
و نته و قند ساخته جهت مسکن جویش اختیار نمودند و تفرغ احمد نظامشاه بشکرانه آن فتح قصبه جیور راه او وقت

وقف مشایخ و عطا فرموده و تقطیع هم مکریم ایشان خود را معاف داشته و منظر و منظر بجزیر رفته بیوجی مقاله سیم روزه سیم
 مانعی و مزاحی بر سر نهاده بانی کتبه فرموده به بهائسال با استنواب یوسف عادلخان نام سلطان محمود
 از خطبه موساخته بنام خود کرده چتر سفیدی که در آنوقت نشان پادشاه دلی و کبریا و سنده
 بر سر گرفت و بعد از آنکه خواجہ جهان و بسیاری از امرای دکن که با او طریق مصادقت می نمودند
 از فرحت و خطبه اظهار کدورت و بخش نمودند و گفته با وجود سلطان محمود بهمنی چتر بر سر گرفتن خطبه
 بنام خود خواندن نهاسیت بی ادبی است لاجرم نظامشاه که بزور عقل انصاف داشت ملائمت با سخن
 دانسته خطبه را موقوف داشت و رؤسای سپاه خود حاضر ساخته گفت آنچه شما سب کو تید عین صواب
 و محض صلاح است خطبه را موقوف ساختم اما چتر چون برای آسب حرارت آفتاب است و علامت سلطنت
 در و طوطیست تغییر وی دادن مناسب نیاید ایشان گفته اگر چنین بت مرض سازند که برای دفع کز آفتاب
 بر کس چتر بر سر نگیرند احمد نظامشاه ناچار شده رخصت عام فرمود و برای تقسیم چتر حاکم و سایر
 کلی از پارچه سبز بر چتر نظامشاه طرح داده از دیگران سفید بگزینت قرار دادند و رفته در دولخانه عادی
 و عادی شاهیه و قطبشاهیه و برید شاهیه بر همین نسبت چتر را سبز و شایع کردید و تا حال که تاریخ جمعی
 هزار و هجده رسیده در مملکت دکن پادشاه و که چتر بر سر میگیرند و اصلاً منع نیست بخلاف سایر بلاد است که
 غیر از پادشاه کسی دیگر را حد و انداز نیست که چتر بر خود مرتفع سازد و چون محمد دوم جهان و اعظم خان و امرا
 دیگر همچنین دولتی که مخصوص پادشاهان بود رسیده شرمند احسان او شده بعد از دو ماه غایب و حاضر
 اتفاق کرده از و التماس نمودند که خطبه بنام خود خواند و چون مبالغه و التماس ایشان مکرار یافت آنحضرت تیر که را
 آن امر بود سنت عظیم بر ایشان ننهاد خطبه خود را رواج داد و بخت بر تسخیر قلعه دندرا جوری که از قلاع متین
 کوکن است و در حوالی بندر چبول واقع است مصروف داشت و نفس نفیس بد نظر رفته مدت ده ماه و تقو
 یکسال محاصره کرد و در آخر بمصلحت گرفته خاطر از آن مرفوع ساخت تا تسخیر قلعه دولتا با و در فضائی
 جلوه کرده گاه و بگاه در آن اندیشه میبود و چون یقین بود که آن قلعه را بزور نمیتوان گرفت با و ایان آنحضرا

۵۸۳

تاریخ فرشته

مقاله سیم
روضه سیم

ملک و بیه و ملک شرف طریق آسمان و مدار اسپرده ابواب لطف و ولایت مفتوح گردانید بعیت
شیدم زندانهای فرنگت است که در کارها رفیق و نرمی گوشت بزرمی چه کاری توان بردیش دشتی جویش
ز اندازه بیش گویند ملک و بیه و ملک شرف دو برادر اعیانی بودند و با یکدیگر کمال محبت و اخلاص داشتند
در اصل میان نوکران خواججه جهان گادان آنظام داشته بعد از شهادت او در سلطنت سلاطین
سلطان محمود منظم گشته روزگار سیکر را نیندند در حاکمیت نایب نظام الملک در صد تربیت
ایشان شده و از جلال امر ساخته ملک و بیه را همانندار قلعه دولتا باد و ملک شرف را حاکم ولایت ساخت
و ایشان در ضبط انحصار و کوشیده متمدان و قطاع الطریق دولتا باد را که مشهور آفاق بودند براند آهنگند و تا سر
سلطان پور و نذر بار و با کلان کجرات چنان مصفا ساختند که مردم تا بسره و غیره بغزاع خاطر تردد مسیگردند
و رعیت از ایشان راضی و شاکر بوده ولایت محمود و آبادان شد یکی از امرای مرتبه که خلل در سلطنت
بهینه دیده قلعه کالنه را متغلب فرود گرفته بود او نیز با ایشان سر از جیب موافقت بر آورده از راه زنی اختراز
و اجتناب نموده و بسره و برادر حق تربیت ملک نایب منظور داشته با احمد نظام شاه طریق دو سکنه
سلوک میداشتند او نیز با آنها بعد از فتح باغ و نظام و دندراج پوری خواججه خود بی بی نایب را با ملکیت
که از اهل علم و صلاح بود در سلطنت از دو ج کشید و بنای مصداقت را بموصلت مشید گردانید حق سبحان
و تعالی در سال اول او را از ان ضیفه پیری گرامت فرمود و حیه آتین تعین اسم با احمد شاه رجوع کرد وی ^{بلا}
که در کپک پدرو مادر مر از کمال محبت موتی میخوانند اگر شایز با این نام موسوم گردانید خوب خواهد بود ملک
و بیه آن فرزند را موتی نام کرده شوکت و شان او فزون گشت و ملک شرف و یکت حد در پیش ^{تور}
در قتل برادر بزرگ خود مصغر گردید چه بجلی مکر و اندیشه روی آن بود که بعد از فوت ملک و بیه حکومت دولتا باد
و اتور و دیگر پرگنات و قلاع آنقدر و غلغلی با و گرفت صاحب خطبه و چتر شود در نوقت که ملک نایب و بیه را با احمد
نظام شاه این نسبت به برسد و فرزندی از زمین متولد شد خلل در اراده خویش مشا به کرده نسبت اخوت
بعادوت مبدل کرد و وقت فرصت با حاکمیت و امداد چشم قلعه ^{برادریا} قتل رسانید و پیشش را نیز بزرگ ^{کند}

احمد نظام الملک

۱۹۵

مقاله سیم در تاریخ
صفحه ۸۵

و با استقلال حکومت دولتا باد مشغول شده با حکام برافزود و برابر ابواب محبت و و را در مفتوح ساخت و بان
حمود کجراتی طریقه اخلاص مسلوک کرده اند گاه گاه بار سال عوایض و تحف خود را با و منسوب میکردند
اما چون زینب بعد از قتل شوهر و فرزند را از جیز پیش گرفته دست نظلم بدامن برآید مستحکم ساخت احمد نظام
دلا سایی او نموده در سنج و تسخیر و شانایه با لشکر و جمعیت خویش بقصد تسخیر دولتا باد از جیز منصفت فرمود
د چون بجالی نیکا پور رسید در باغ نظام فرود آمده پس در روزی بقصد بتر است بیش و عشرت مشغول گشت
ایمان قاسم برید میان تاج الدین دکنی و دیورس نیت نزد وی آمده معروفی داشتند که یوسف عادلان در استیصال
من که جده و جد بته دار السلطنه محمد آباد بیدر را محاصره کرده است اگر آنجا در نیوقت فر محاصره دولتا باد
از خاطر محو کرده بجا و منت حب و مخلص خود با پنجانب توجه فرمایند بر آید مدت تسخیر طریق یکجندی و
پوینده ربهین منت خواهد بود بلکه بعد از فراغ و اطمینان خاطر از جانب یوسف عادلان مخلص نیز در تسخیر
دولتا باد از خود تحقیق را منی خواهد شد احمد نظام شاه مسئول او اجابت نموده فسخ عنایت دولتا باد کرد و بجهت
بیدر رفته چنانکه در وقعات سلطان محمود که منت معاملات یا مفرغ ساعت و از چهار ماه دولتا باد رفته محاصره
پر دخت و بعد از دو ماه اطراف و جوانب آن حصن سپهر اساس را بنظر تامل و تدقیق ملاحظه فرموده چون داشت
که تخریب آن بطریق چه و قسم بنجایت متعمد و شوار است از آنجا کوچ کرده متوجه بنیر شد و در آنای طی طریق
چون بقصد بنکار رسید رای او چنان اقعاً فرمود که در آنجا که باین دولتا باد و جیز است شهری بنا کرده در الملکانشاه
و سه سال وقت رسیدن غلظت و بریج و سنگام در و شکر بدولتا باد فرستاده تاخت و تاراج
نماید شاید مردم درونی از قوت لایموت عاجز آمده طالب آنا شوند و قلعه را بسیارند پس در شورشند
تعمایه در ساعتیکه منجان آختیار کرده بودند مقابل باغ نظام کنار بند میان طرح شهر اندخت و چون
بمسامع آن فریدون منشن رسیده بود که وجه تسمیه سد آباد کجرات از متحذات احمد شاه کجراتی است
آن بود که اسم پادشاه و اسم وزیر کفایت دستگاه و قاضی شریعت پناه احمد بود و از اتفاقات حسن این صورت
در وقت بنامی شهر نیز تحقیق پذیرفته بود از آن احمد مگر نام کردند که نام شهر را احمد بود و نام اصلی سند علی

مقاله سیم روضه سیم
۱۰۵

نخستین ملک کهراتی و نام قاضی مسکرتی احمد چون آنجناب را ایتام تمام تمسیر آن بلد بود در آنکس زین جمع
 امر او منصبداران و سلاطین را بساطت عمارت توجه کرده و در دو سه سال چنان آبادان معسر و رکشت که دعوی
 بر ابروی دستری با بغداد و مصر نمود چنانکه مقرر شده بود سه سال دو دفعه شکر نظامشاهی بر دولت آباد تاخت
 برده در حسرتی زراعت و عمارت قله و فرودگاهش در منازل و مساکن رعایا تقصیر میکردند و مضمون لیها
 سا ظلم بطور میرسانیدند در وقایع نظامشاهی که رسید علی سمنانی در عهد برهان نظامشاه ثانی مینوشت
 و توفیق تمام نیافته فوت شد چنین مرقوم است و الحمد لله علی که چون طنطنه دولت احمد نظامشاه بگری مسموع حکام
 دور و نزدیکت کردید عادلخان بن مبارکخان فاروقی والی برهانپور ابواب خصوصیت و اتحاد مفتوح ساخت
 و قریب دو سزار سوار بکوکنک او مقرر کرد که علی آردوام در سفر دولت آباد همراه بوده در شیران بگوشند
 و همچنین با فتح الله و عماد الملک نیز طرح دوستی افکند و بنوائف روش آباد و اجداد با سلطان محمود
 کهراتی اعلام مخالفت بر افراشت و مالیکه بر سال سلطان کجرات میداد آنرا موقوف داشت سلطان محمود بیکره
 دستخمس و احتیایه بیانه سیر ولایت نهضت فرمود و ملک اشرف حاکم دولت آباد فرصت یافته گسان بگوشند
 شاه محمود بیکره فرستاده از تسلط احمد نظام شاه بگری و اعاط نمودن قله و حسرتی و ولایت شکایت
 التماس قدم نمود سلطان محمود بیکره بطبع قله دولت آباد لشکری عظیم فرستاد آورده بجانب دکن بفرستاد
 شده قرار داد که تخت عادلخان فاروقی را تادیب و کوشال نماید و آنگاه بدولت آباد شتابد چون بحوالی سلطانپور
 و نذر بار رسید عادلخان فاروقی مضطرب و سرسپید شده از احمد نظام شاه بگری التماس کمک و ترک همه
 دولت آباد کرد احمد نظام شاه بگری با پانزده سزار سوار متحد رزم و پیکار روانه برهانپور شد و بعد از طی
 منازل چون شکر برهانپور مجیم عساکر فیروز ماشر کردید و عماد الملک نیز بالشکر برابر بکوکنک رسید میان احمد نصیر الملک
 کهراتی با سلطان کجرات که در حوالی قله اسیر فرود آمد بفرموده نظامشاه ابواب مراسلات مفتوح دانست
 بعد از چند می یکی از ایل کجرات که در خدمت سلطان محمود برید تقریب ممتاز بود نوشت که هر چند بنده بر حسب
 تقدیر در طاعت این سلطان گردون اقتدار است اما چون مولد و منشأ بنده کجرات است دولتخواهی و اهل آن خطه

احمد نظام الملک

۱۹۰

مقایسه روزنامه
شماره ۵

بر خود فرض نمیداند عجب از سلطان کشورستان که همه امور حسبه و عقبنه عقین مرتکب چنین عهدهات شامه شایسته
حاکم بر ناپور که در شکر و جمعیت برابری یکی از امرای سلطان نمیتواند کرد با وی در مقام مقاتله شده اند خصوص در وقت
که جمباه جوان بخت و کن با سپاه صف شکن بظاہرست و مساوت وی در آمده است اگر آنجا ب از روی
افلاس و دولتوایی بخدمت سلطان رساند که مضمون کم من فته قلیه بظاہر اشرف آورده بساط منازعت را در فتنه
که صلاح دولت درین خواهد بود چه که نصرت و بهریت در شیت من است بر تقدیر یک نصرت نصیب سلطان
شود مردم عالم خواهند گفت که سلطان محمود با جنود نامسد و در اندک مردمی غلبه کرده و اگر اچنانا منعکس شود
این پاناموسی تا افتراض زمان در آن سلسله قیام خواهد بود آن شخص نوشته نظام الملک ریخته بنظر سلطان
در آورد آنحضرت در صلح و هجرت مترود گشت احمد نظام شاه فیلیانی را که بجا خلت قبل بحسری سال سلطان کجرا
قیام مینمود پیشتر سیم وزیر از خود ساخت و قرارداد داد که در فلان شب سیاه که شاه و سپاه در خیمه و خمرگاه
با ستراحت مشغول باشند بخیران قبل فلان نظیر را که در صلابت بی اعتدال بود از پای برداشته دراز
سر در در انتب موجود نظام شاه چهار پیاده توپچی و کماندار و باندار و چنبره از سوار که همه تیر انداز
بودند بجانب اردوی کجراتیان روان ساخت که در کین گاه نشسته که هر گاه غوغا و شور در لشکر گاه پدید آید پیش
از اطراف و جوانب برآمده هر یک به تفنگ و بان دمار از انقوم برانند و آنها بخدمت رسیده مملو ده چون جوان
لشکر کجرات رسیدند در حوالی اطراف اردو مخفی شدند و بعد از آنکه دو پاس از شب بگذشت و فیلیان قبل کجری
سال را سر داده از حوالی آن اردوهای دمان غلظت و سرباد مسکر باوج فلک البروج رسید پیاده و سواره
از کینگاه بروی بسته از اطراف و جوانب بغیر و تقارن بهوارش در آوردند و از صدای آن جوف کبند کردن
موساخته بانداختن تیر و تفنگ و بان مشغول گشتند چون سلطان محمود و امرای او به لشکر دکن
و خاندیس چنین جرات پی برده قرین کجرت و تحت در خیمها بجانب غفلت بودند ازین غوغا شیار شده ستر
در تیره سواری گردیدند و سلطان محمود چون شنیده بود که نظام شاه چهار سوار بهادر و کنی که عمده لشکر سلطان
بهمنیه بودند بطلب و احسان پیش خود آورده در میان خاصه خیل خود جمع ساخته است و در مجالس و محاسن

قدیر رضیتم
شده

میگوید که من با تفاق هیچ پادشاهی را ندیده‌ام که در هر روز خاصه سلطان محمود را
می‌آوردم تا هرگز خدا را چه شایسته و نظر خصام و در چشمه که آنجا بود بر خاک نهد اندازد هر گاه آن منی در
او جایگزین آمده در آن شب خبر خود که آنستند نظام شاه با چهار سوار کس استخانی سخن آورده است و می‌خواهد
که بر سر پرده خاصه او ریخته شود و مغرب رساند ازین سبب سلطان محمود سوار شده با ده دوازده
پایه از سر پرده بیرون آمد و بخارن آن فیصل سبزی سال از عقب سر پرده شاهی در آمد و چند شکر سر
پایه شاهی را پاره پاره کرده شیون و غوغای اهل حرم بلند شد سلطان محمود یقین داشت که نظام شاه
بعضه خیمه و سر پرده او تاخت آورده است پس توقف کرده با مسند وی چند از او بیرون رفت و چون
سجد چهار صد کس بر او حسیع آمده غوغا غلطه بلند زیاد میشد راه فرار پیش گرفته قریب سه کرده سرعت تمام
نمود و چون امرای کجرات فوجها را بسته بجا آوردند و کینان مراجعت نموده باروی خود رفته اجماع
بهیئت مجموعی مبارکباد بدربار پادشاهی رفته و چون سلطان را بجای خود نیافتند دانستند که قصه حقیقت یکی اتفاق کرده
بیانه لعن هوا و تغیر منزل در میان شب کوچ کرده دنبال وی رفته سلطان محمود از کمر و کینان واقف شده چون در
صلاح در مراجعت نذیر بهما سجا که رسیده بود فرود آمد و نظام شاه تیر تیر بر پدرف مراد دیده علی الصبح با
عادلخان و عماد الملک از جای خود کوچ کردند و در جای سلطان نزول نموده امریکه در خیمه هیچ کس نبود بوقت
آمد بهیئت کار ناریست کند عاقل کامل سخن که بعد شکر جزا میترنود بعد از آن از طرفین در میان
اصح قرار دادند و کوچ کرده بسکن خود شتافتند و از قراین چنین معلوم میشود که ملاحظه کرده در شرح و لبط آن
اند و آنکه اعلم بالصواب گویند آمد نظام شاه از برهان پور مراجعت نمود و بدو تا باور رسیده حد بند قهر
و غضب لشکر را بار دیگر بجا صره باز داشته خود در بالاکمات آن نزدیک نیلوه بعیش و عشرت مشغول شد
و در اوقات جمعی از باغبانان چند سبب انبه آورده معروض داشتند که هفت سال پیش ازین که جمه شیرین حصار
بایخود و تشریف آوردند و در همین موضع فرود آمده بودند چند استخوان انبه درون سر پرده پادشاهی
افتاده بود چون موسم برسات رسید آن استخوانها سبز شده و مانند گان در محافظت آن کوشیدیم و با

مقاله سیم روز سیم
۲۵۳

حضرت ایند رختا یار در کشته این چند سبب ایند لایق بابت است نظام شاه گفت این علامت قوت طالع و فتح
حصار است ملک شرف چون جد و جدی در حصار شاه به نمود بسطال خود کبرانی عریضه خستاده باز از تسلط
و استیلا ی احمد نظام شاه و محاصره نمودن قلعه دولت آباد شکایت نمود . پیغام داد که قلعه بخلق بان پادشاه
دارد اگر یکبار دیگر با بیجا نب سوار ی فرمایند مرا از چنگت بخت این بگری خصال خلاص سازند هر آینه
خطبه اینجا بنام شما کرد سال بسال باج و خراج بجز آنه عامه و اصل خود رسم ساخت سلطان محمود چون
میخواست که از انفصال کریر بیرون آمده تدارک آن مخالف نماید و ایل دکن را که بعد از ششینون مذکور او را
سلطان محمود بیکه میگفتند تادیب و کوشمال دید لاجرم التماس نمودند داشته با حشمت و شوکت تمام بیجا نب
دولت آباد توجه فرمود و چون کنار آب پتن رسید احمد نظام شاه ترک محاصره کرده بیجا نب احمد کر شرف
و ملک اشرف از زمین محاصره نجات یافته در مسجد سلطان قطب الدین خطبه بنام سلطان محمود خواند و بارود
اورفته تحف و هدایا و نقود فرستاد ان پیشکش گذرانید . و خراج هر ساله را تقبل گشت و سلطان از خود را سینه
ساخت سلطان محمود در این سال فرصت یافت خراج چندین سال از مالدان گرفته متوجه مقرر دولت خود کردید
و احمد نظام شاه این خبر شنیده در او آتش سال مذکور به تیر پروازی بگری و شتاب عقاب باز بیجا نب دولت آباد
روان شد و چون مردم حصار از ملک شرف بواسطه خواندن خطبه بنام سلطان کجرات و طاقات نمودن او
نمودند با حسب نظام شاه پنهانی عراض فرستادند که ما بند کاینم و ترا بر خداوندی و صاحبی شایسته میدانیم و معتقد
دولتخواه تو ایم زود تر لعین آوردند و جانفشانی مشایبه نمایند احمد نظام شاه در کنار آب گلنگ بر مضمون حشره
ایل قلعه تسلیم شده با دو شهسوار سوار بر سینه بیجا نب دولت آباد رسیده قلعه را قبل کرد و قضا را ملک
شرف بر ارافه چشم قلعه که مرتبها بودند واقف گشته از غم و غصه بیار شدند همان پنج شش روز تا دم اللذات
که خادم الامال است در سپهر بروی تاخت آورده کوب عمرش را با فاق مغرب رسانید متحسان مکتوب
قلعه ببلارنت احمد نظام شاه آمده احمد نظام شاه آن چشم را لوارش فرموده قلعه را تخریب نمود و مروج محتاج
بود تغییر کرد و بر مردم مستعد خود سپرده مظفر و منصور با حد نکر مر جبت نمود و در ساعتی فحبه و طالعی شایسته

در باغ نظام که بر خود مبارکند دانه مسکن خود کرده بود حصاری از گل و سنگت ساخت و دروش عمارت
عالیه طرح آکنده تصاویر و کوشش چون آکبینه بهرج وزر و بیار است و در آن سنوات هرگز از سوار
مقا مدکنشته قلعه شور و دیگر قلاع آن ناحیه را با تمام شهر کرد ایند و از راجه قلعه کالنه و بجلانیشکیش گرفته مالک از خود
ساخته بر سنده حکومت احمد مکر قرار گرفت و در سنوات ثلثه عشر و نهمای بعد از فوت دادودخان فاروستی
در بره پور بر سر تعین پادشاهی میان امراء اشراف مملکت خلاف پدید آمد و ملک حسام الدین
که عمده اند و لتخان بود کس نزد آمد نظام شاه فرستاد خانزاده عالم خان بزا که از اصحاب حکام آسیر بود و احمد مکر
روزگار بهر پیر و طلبه آشته تجویز او و عماد الملک حاکم کابل پادشاهی برداشت و سلطان محمود بیکره
کجراتی داد لخان بن حسن خان فاروقی را که دخترزاده او بود دست گرفته و هتام آن شد که دورا بر سنده
بره پور مکتول گرداند بعد از آنکه شکر جمع آورده متوجه خاندیس کردید ملک حسام الدین مثل از نظام شاه
و عماد الملک طلب استعانت محمود ایشان با شکرهای خود بره پور شتافتند و چون ملک لادن که او نیز
از اعیان ولایت خاندیس بود با ملک حسام الدین مخالفت ورزیده خلل فاحش در عهدهات انصوب پدید آمد
و سلطان محمود نیز بجوالی تالیزر تسبیح هزار سوار بهر ملک حسام الدین تعین کرده و سردو با اتفاق بره پور کوه
کرده بجای ویل رفتند و بعد از چند روز چون شکر ایشانرا در بره پور توقف مقیم نشد بیرخصت ملک حسام
الدین بجای ویل شتافتند نظام شاه احوال پنهان دیده و عماد الملک را دواع کرده خود بدولت با در رفت و خانزاده
عالم خان از خاندیس کرینجه دیگر بمبارست نظام شاه آمد و نظام شاه بعد از مرآتت سلطان محمود بکرات
عالم خانرا بسره گرفته در سرحد خود نشست و رسولی مصوب مکتوب نزد سلطان محمود فرستاد
مضمون آنکه چون خانزاده عالم خان با نیان شب التها آورده متوقع است که پاره ولایت آسیر و بره پور با و حنا
فرمانده سلطان که از پی او بیهای سابق او آورده بود و عالم خان نیز شگافین او بکرات نوشته بود با رسول
دهشتی کرده گفت غلام زاده سلاطین بهمنیه راجه یا ما که بسلاطین کتابت نویسد و پاز کلیم خود بشتر کشد اگر از
اوضاع خود نادام و تاسیب مکرده و غمگریب کوشمال خواهد یافت احمد نظام شاه پیش از آن حرات را موجب جبارت
بالتاؤ

مقاله سیم روز سیم
۱۹۴۳

باتفاق خانزاده عالمان کوچ بر کوچ با حمد نکر شافت و در حیات نظامشاه چون بروفق مراد ساخته و پرورخته گردید فلک
بکار خود مشغول گشته پیش از آن نوبت دیدند اول نصیر الملک که رکن الدوله او بود فوت کرد و جای او بگلشن خانبه
مفوض گشته و بعد از آن بدو سه ماه بیماری صعب عارض پادشاه نیز شده امر او را در کان دولت رانزد خویش
و شایسته زاده جوان بخت کامکار شیخ بر مان که هفت مرطبه از سر غریبش ملی شده بود ولی عهد گردید
از ایشان در باب اطاعت و انقیاد او عهد و بیعت گرفت و در دستن اربع و عشر و تسعایه داعی یا آیتها
النفس المطمئنة ارجعنی الی ربک ذالذین موصیة را اجابت فرمود **بیت**
نقطه هول قیامت عیان بگردون بر آید غنیمت و فغان شد از درد و غم چشمها سیل بار جو باران که بارد
بوقت بهار فلک را ریس ناله کرگشت کوش ز فوج زمین و زمان در خورش اگر چه خصال حمیده
آن شهر یار زیاده از آنست که قلم مسکین رقم از عمده حصر آن بر آید لیکن اقدانست بمورخین کرده باید او شمر
از آن مبادت نیاید که از جمله خصلتهای آن شمسریار که متضمن عفت و صلاح و پرہیزکاری و فلاح است این است
که در وقت سواری شهر و بازار بر کز به بین و بسیار التفات میفرمود یکی از زندیان و مقربان کستخ سوال نمود
که منشاء عدم التفات خداوندی با طرف دجیات چیست آنحضرت فرمود که بسنکام عبور مردم بسیار
از انات و ذکر بتاشامی آسند از آن میرسم که چشم من بر عورت نامحرمی افتد و وبال آن عاید روز کار کرد
بیت هزار آفرین از زبان آفرین بران شاه بادانش و داد و دین دیگر آنکه خدا و ایل
سلطنت و جهانبانی که ایام شبانب جوانی آنحضرت بود بمنرم تسخیر قلعه کاویل که جہاد لبته از مقرر دولت
حرکت فرمود و بعد از طی مسافت بمحاصره پرداخته مستقر ساخت از جمله ایران آن قلعه جاری بود که در حسن و دلبری
بامه و مشتری برابری کردی و در لطافت و نوکتری از حور و پری برتری هستی بیاض رویش طلحه
صبح را دامن دامن گل صباحت و ضیای بخشید و سواد مویش سادہ لشکر شام را چون چمن سبزل و سبزه مایه میداد
رلف پرغش پرچم قاش بودی و ابروی مقوشش طغرای مشور جالش نمودی **بیت**
پری دختی پری بگذار ماہی بزیر مقنعه صاحب کلابی شب افروزی چو متاب جوانی سپیدی جوانی

دو شکر چون حقیق آب داده دو کیو چون کسند تاب داده خمار آلوده چشم نیمازش جهانی نیکت
 از نیم نازش ملک نصیر الملک وزیر را چون چشم بر آن پر بر خسار افتاد زمانی متمدده آینه رخسارش
 والد و حیران کردید بیت نه دل میدادش از دلبر گرفتن نه توانستش اندر بر گرفتن چه
 میدید اندران محراب دیده حجاب دیده میشد آب دیده باری بجز این چاره نداشت که خدمت سلطان
 بود و نظر کیمیا اثرش در آورد پس بوقت فرصت خدمت وی عرض کرد که از جلا ساری چنین و چنان رفی
 جمیو است بی سببه و نظر محض برای سلطان دام ظل چون نقطه موهوم از نا مهران مستور داشته ام اگر
 حکم شود بستان خاص سپارم شهریار را از اجتناب از نسیم این خبر غنچه دل شکفته شد نصیر الملک را تخمین
 و آفرین فرمود چون شهنشاه تمکاه چهارم از ایوان نیلگون این طارم سخلو سخانه مغرب شافت و سپهر دوار
 چاد کله زر بکار شب بر سر انداخت نصیر الملک اندر شیرین حرکات پری اطوار را بشکوی شاه آورد
 و آن شهریار کا مکار از تخت جهان بانی متوجه شبستان کمارانی گشته پیش از آنکه از لب روح بخش آنایه ناز
 و دستانی قوت جان و کمارانی حاصل کند شرف همزبانی خود سرافراز ساخته استفسار فرمود که
 از کدام قومی با کسی بست پیوند داری یا کل ناشکفته بخاری جو اباد که جانم فدای خداوند باد من از فلان قبیله
 و پدر و ماد و شوهر من بالفعل در بند سلطان اند آنحضرت از استماع لفظ شوهر از کمال عفت و پر بهیزگی
 بی تخریب اقداح مرام آتش شهوت فرو نشاند گفت خاطر فارغ دار که پدر و ماد و شوهرت را از بند بر آورده ترا
 به ایشان می سپارم دختر زین خدمت بوسیده دعا و شامی شاه بجا آورد و علی الصبح که نصیر الملک بخدمت
 رسیده تهنیت و مبارکباد گفت آن یوسف زمان بتیم نموده گفت آنحضرت شرف فرمایش لازم المعاش ما
 در نیافتد وعده کرده ام که بر دشمن سپارم پس در همان مجلس پدر و ماد و شوهرش را حاضر ساخت و اکرام
 و انعام بسیار نموده تسلیم ایشان فرمود و دیگر از خضایل وی آنکه اگر بحیثیاتی یکی از لشکریان او در مسرکه
 رزم از لوازم شجاعت چیزی فرو گذاشت نمیکرد آنحضرت واقف میشد بعد از فتح جنگام نوازش
 اول با در آنجاعت رحمت سرافرازمی ساخت بجهه باحوال دیگران می پرداخت و وقتی یکی از مذاهب کعبه

احمد نظام الملک

۱۹۶

مقاله سیم روضه سیم
۱۹۶

چنین حال مشاهده کرده است تا خانه بعضی رسانید که سبب الفات بحال فلان جوان که در معرکه گریز بر تیر خستیا کرده است
گفت سبب این وقت دیگر معلوم خواهد شد تمیاج گفتن نیست قضارا در آن ایام آن شهریار بکوکت سلطان محمود
بهمنی لشکر کشید و با تفاق و نبال یوسف عادل شاه کردند و حوالی پهن فوجی از عادل شاه مقابل طلحه سلطان شده لشکر بست
و چون عقب طلحه افواج نظام شاه بود ایشان مقابله و مواجهه عادل شاه خستیا کردند و نخستین کسی که بر آنجا
ناخت آورد آن جوان بود نظام شاه او را نواخته بنیدیم گفت پادشاهان میرشکارند و جوانان را جسته بید خصم چنین میرسانند
و همچنین رواج لیکت در ملکت دکن یا دکن را انتخاب است چه که آن بزرگوار علم شمشیر بازی خوب میدانشند
و رغبت تمام بان فن داشت چنانکه رسم قدیم است مردم آنفصر طالب و جوانان به نزد شاه شده و کوچک و بزرگ
اکثر اوقات خود را صرف آن مینمودند و بجای مکتب خانه که در بلاد اسلام میباشد در همه محلات احمد نکر و در
خانه شمشیر بازی ساخته بهتر از وی امری نمیدانستند و در هر مجلس و انجمن غیر ازین حرف و حکایت مذکور نشد
بازار شمشیر بازی رونق و رواج تام بهر سبب چنانکه اقتصای آب و هوای هند نیز دکن است هر کس زبان
بدان و کز آن کشاده دعوی اندو لا غیر میسیر کند و دیگر برادران فن مسلم نمیدانستند و بر سر این میان جوانان
حشمت و نزاع بسم رسیده و مرافعه نزد احمد نظام شاه میبردند و انتخاب حکم میکرد که در حضور وی بدعی و بد
علیه شمشیر بازی کنند هر که اول شمشیر بر لعین رساند او بستر باشی پس هر روز جوانان که با یکدیگر در نیاب دعوی
داشتند جماعت جماعت در دیوانخانه حاضر شده و در حضور پادشاه شمشیر بازی میکردند و رفته رفته کار بجای رسید که هر
دو دست کس در دیوانخانه کشته شده و جسد های ایشان بیرون میبردند بعد از آن آن بزرگوار از آن امر متعجب شد
مقرر کرد و ایند که در حضور او این امر واقع نشود بلکه در فضای پیش در واره قلعه که کاله حیوتمه در اینجا واقع است این
مبحث بتقدیم رسیده باشد و بهر ادران میان آن دو کس که با یکدیگر دعوی دارند دخل نکنند و بگذارند که حسب و نجا
بر یکدیگر شمشیر انداخته احد بجای غالب که در دو دیگری مغلوب شود و هر که بهر کس حکمت کند و کشته شود آنرا
قصاص و پشش نباشد و این برحمت مرضی طبع مسلمانان دکن کشنده از احمد نکر بوساطت سلاطین همد
در حبس بلا و دکن سرایت کرده بلکه شایع و رایج گردید و تسبیح آن عمل شنیع جان از خاطر مومنان که الان طایف

تاریخ فرشته

مقاله یوم روضه
شده

عزیز و مشایخ و طوایف و در او خواجه ملک دکن یکیست میکنند و آرایشیت و قابلیت عظیم میدادند و فرزندانشان
 اگر یکیست کنند داخل شجاعان نیشورند و سزانش میکنند و رقم حروف محمد قاسم فرشته در بده حساب پور
 دستزه عمد و الهف متاخره کرده است که سید مرتضی و سید حسن که دو برادر صحیح النسب و ریش سفید بودند
 و کمال غنت پس ابراهیم عادل شاه داشته همه کس آنها را از جمله مردم مقبول دکن میسرودند و ایشانرا
 با سته برادر ریش سفید دکن که آنها نیز از مردم بدشمناس بودند بواسطه سلسله امری در میان بازار سبز بانی واقع شده
 اقبال پسر سید مرتضی که جوان بیست ساله بود بجهت چربا یک دکنی در مقام یکی شده و قتل رسیده نگاه
 سینه مرتضی پسر گشته دیده بجنک دکنی دیگر مشغول گردید و او نیز بسپو پسر راه عدم سپرد چون سید حسن
 برادر و برادر زاده را بچنان حال مشاهده کرده با یکی از آن سته دکنی در آویخت و کرد فغان بر چهره خود جیت هنوز
 مرد آن سته سینه از میان بازار حیب پور بر نمداشته بودند که آن سته دکنی که زخمهای کاری از دست مقتولان
 با ایشان رسیده بود جان بقولض ارواح سپردند و بی سابقه عداوت در کلبه شش خانواده با هم نشسته دما
 از خانه ان ایشان برآمد و بی الواقع مسلمانان دکن در ششیر بازی و یکی بی نظیر و همیشه اند و تا این فن راسی
 نور زیده باشد با آنها بشمشیر مقابل نمیتواند شد غایش آنکه چون اکثر مردم دکن بر روی زمین و رزش شمشیر مینمایند
 از اسپ سواری و تیر اندازی و نیزه بازی و چون بازی عاری و عاقل اند لا جرم در جنگ فوج بتخصیص که لغت
 دکنی نباشد عاجز مطلق شده از سربزوبنی زبوتر میشوند و برای جنگ خانه و کوچه و بازار بسپو شیر هنده مردان
 اند و جمیع سلاطین دکن که بعد از افتراس دولت پادشاهان بهمنیه در انملکت حکومت کرده اند چه کلام در دفع
 این فتنل شنیخ نکوشید و اند بکه در ترویج آن سعی نموده اند مگر در عهد میمون حضرت صاحبقران ابراهیم عادل
 ثانی که معایا یکیست تخفیف تمام یافت و امید است که این عمل زشت در هیچ مملکت و در هیچ عهد نبود میامن پادشاهان
 کامل و حاکمان عادل با لکنیه نایل کرده و انملکت همچون بهشت از لوث جماعت چنین پاکت شود و همچنین جنبه
 زمان ابراهیم عادل شاه ثانی در ولایت بیجا پور که مراد از کر زمین باشد تاکید تمام نموده یکیست در تخفیف تمام
 داده و محمد علی قطبشاه بهسم در تلنگانه منع یکیست فرموده و امید است که نام یکیست معدوم گردد و فرمانروایی

الکلیف